



تلفیق زیبا شناسی و روان شناسی

ویژگی‌ها و زیبایی‌های
انکار نشدنی یک رُمان

حسن پارسایی

گاهی با رمان‌هایی رویه‌رو هستیم که موضوع گیرا و پیچیده‌ای دارند، اما در چا چوب اثر، خوب پردازش نشده‌اند. از سویی، رمان‌های را می‌بینیم که همانند «تابستان قوها»، موضوع ساده و دم‌دستی دارند. انتخاب چنین موضوع ساده‌ای، در آغاز خواننده را تا حدی پس می‌زند و این سؤال را پیش می‌آورد که «نویسنده با پرداختن به چنین موضوع ساده و پیش پا افتاده‌ای، در پی چیست؟» اما همین که به خواندن رمان «تابستان قوها» ادامه می‌دهیم، متوجه می‌شویم که نوع رویکرد نویسنده به آن، بسیار متفاوت است و در حقیقت، پرداختن به نین پدیده‌هایی، بهانه‌ای

تابستان قوها

نوشته: بتسی بایارس

ترجمه: پروین علی‌پور

ویراستار: متین پدرامی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ ۱۳۸۴

ناشر: نشر افق

صفحه: ۱۵۶

برای پرداختن به نادیده‌هاست و رمان بیشتر هدفی روان‌شناختی را دنبال می‌کند و بر آن است تصویری روشن، از روان نوجوانان و حساسیت‌های‌شان به دست دهد. رمان «تابستان قوها»، روابط عاطفی دو خواهر، یک برادر، عمه «ویلی» و گاهی نیز چند دوست نوجوان را بررسی می‌کند.

بتسی بایارس، پیش از آن که داستانش را با اولین فراز، یعنی رفتن کاراکترهای نوجوان برای دیدن قوها آغاز کند، موقعیت بسیار ساده‌ای را نشان می‌دهد: عمه «ویلی» پس از مرگ مادر این نوجوانان و نیز به دلیل دوربودن پدرشان، وظیفه سرپرستی نوه‌های خود را به عهده گرفته و دائم مراقب آن‌هاست. نویسنده، کاراکتر محوری رمان را که یک دختر نوجوان به نام «سارا» است، از زبان خود او به خواننده معرفی می‌کند. بهترین راه برای بررسی رمان «تابستان قوها»، تحلیل موضوعات به هم تنیده شده آن است که به ترتیب چهار موضوع «زیبایی مادی و زیبایی معنوی»، «جذایب‌های دوره نوجوانی»، «الگوجویی و الگوپذیری» و «نیاز به توجه و محبت دیگران» را دربرمی‌گیرد.

زیبایی مادی و زیبایی معنوی

«سارا» که دختری مهربان و پرشور است، اغلب خود را با خواهرش مقایسه می‌کند (صفحه‌های ۲۶ و ۲۹). او یقین حاصل کرده که خلاف خواهرش «وندا»، دختری زشت است (صفحه‌های ۴۹ و ۵۰). «سارا» از این موضوع رنج می‌برد و پیوسته و به عناوین مختلف، به زشتی صورت و بی‌قوارگی اندامش اشاره می‌کند. در سن چهارده سالگی، پاهایش به گندگی پاهای پسران بزرگ‌تر از خودش و حتی هم‌اندازه پای «ژاکلین کندی»، همسر کندی، رئیس‌جمهور آمریکاست و او از این موضوع رنج می‌برد (صفحه‌های ۵ و ۶). این دغدغه‌ها که «سارا» را کم‌تر از دیگران

می‌نمایند، تا آخر رمان ادامه پیدا می‌کند. او تأثیر شکل ظاهری آدم‌ها را در زندگی‌شان اغلب گوشزد می‌کند و به خواننده نوجوان می‌فهماند که همه تأکید او بر زیبایی، به خاطر خود زندگی است. معنی تلویحی او از این زندگی، براساس واقعیات بیرون و رایج جامعه شکل گرفته و در رابطه با «زیبایی»، دغدغه ماندگاری در ذهن او ایجاد کرده است: «فکر می‌کنم مهم‌ترین مسئله در دنیا این است که هر کس چه جوری به نظر آید.» (صفحه ۹۲)

بتسی بایارس، علل جامعه‌شناختی نفرت از «زشت‌بودن» را که هم‌زمان به تأثیرات روان‌شناختی می‌انجامد، از نظر دور نگه نمی‌دارد و واقعیت‌های موجود و دردناک ناشی از قضاوت‌های شتابزده جامعه را نشان می‌دهد: «ریخت و قیافه خیلی مهم است. پدر و مادرها همیشه می‌گویند که قیافه اهمیتی ندارد. تا حالا بارها شنیده‌ام که مهم نیست چه ریختی هستی. مهم نیست چه قیافه‌ای داری! ولی این.... از آن حرف‌هاست.» (صفحه ۲۷)

او در کنار زشتی ظاهری «سارا»، به زیبایی‌های درون او می‌پردازد و طی حوادثی، به تدریج زیبایی درون (معنوی) را بر زیبایی ظاهری غالب می‌سازد. زیبایی‌های درونی «سارا» که عبارت از مهربانی، شهامت و ایثار است، باعث نجات جان برادرش «چارلی» می‌شود. این «نجات‌دادن»، هم به جسم و جان «چارلی» و هم به روانش مربوط می‌گردد؛ زیرا او که اغلب مورد تمسخر و آزار، تحقیر و بی‌توجهی دیگران بوده است. در پایان رمان، ناگهان درمی‌یابد که همه اهل محل نگران سلامتی او بوده‌اند و بنابراین، سلامتی و زنده بودن او برای دیگران مهم است. «سارا» وقتی برادر گم‌شده‌اش را پیدا می‌کند، این حقیقت شادی‌بخش را به او می‌گوید: «تمام اهالی شهرک نگرانت هستند. خبر داری یا نه؟ همه....؟ پلیس‌ها آمدند، تمام همسایه‌ها آمدند. گمانم صدها

نفر دارند دنبالت می‌گردند! راستی... اسمت را توی رادیو گفتند! دیگر خیلی مهم شده‌ای.» (صفحه ۱۴۳).

این نویسنده آمریکایی، به همه کاراکترهایش می‌پردازد و تقریباً هیچ کدام را ناشناس باقی نمی‌گذارد. «سارا»ی به ظاهر زشت، به دلیل زیبایی‌های درونش، باعث نجات جان برادرش می‌شود، اما خواهر به ظاهر زیباییش (وندا)، به سبب ناتوانی‌های شخصیتی‌اش، از کمک کردن به برادرش و نجات او بازمی‌ماند. بایارس به صورتی عینی (objective)، در قالب حوادث و اعمال کاراکترهای داستانش، این موضوع را به اثبات می‌رساند.

جذابیت‌های دوره نوجوانی

عمه «ویلی» در مدتی که از نوه‌های نوجوانش، یعنی «سارا»، «وندا» و «چارلی» مراقبت کرده، از تأثیرات متقابل آن‌ها برکنار نبوده است. او وقتی شور و حرارت این نوجوانان را می‌بیند، برای مدتی کوتاه از لحاظ حسی و ذهنی، به دوران نوجوانی برمی‌گردد و بی‌آن که اهمیت بدهد که پیرزنی بیش نیست، هم‌چون یک نوجوان با نوه‌هایش برخورد می‌کند و خودش را پیر به حساب نمی‌آورد. او تصمیم می‌گیرد کاری را که بسیار بعید به نظر می‌رسد، انجام دهد تا به نوه‌هایش ثابت شود که هنوز جوان است؛ سوار موتورسیکلت می‌شود و لذت این سواری را همانند نوه‌اش تجربه می‌کند. او بعد از پیاده‌شدن از موتورسیکلت، سرمست از سواری آن، احساس جوانی‌اش را از نوه‌هایش پوشیده نمی‌دارد: «می‌گوید: چه حرف‌ها؟ پیرزنم! پیرزن!» (صفحه ۵۲)

جذابیت‌های دوران نوجوانی، به نحوه نگرش و حتی سن و سال نوجوانان بستگی دارد. مثلاً «سارا» می‌خواهد برادرش «چارلی» را برای دیدن قوها ببرد. خواهرش «وندا» که ۱۹ سال دارد و ۵ سال

از او بزرگ‌تر است، می‌خواهد سوار موتورسیکلت «فرانک» شود و او هم برای دیدن قوها برود. می‌توان چنین نتیجه گرفت که آن‌ها بیش از آن که بتوانند به آینده تعلق داشته باشند، به شرایط موجود و دوره سنی خودشان تعلق دارند و تعامل‌شان با زندگی و همسالان خود، در کل بیش‌تر از تقابل با آن‌هاست. «سارا» بارها از همسالان و همکلاسی‌هایش عیب و ایراد می‌گیرد: «یکی از همکلاسی‌های‌مان که به خانه «تلما» رفته، برای‌مان تعریف کرده که قالیچه جلو میز توالتش حسابی نخ‌نما شده! چرا!... بس که خانم جلو آینه ایستاده و خودش را برانداز می‌کند» (صفحه ۳۰). با وجود این، او همین «تلمالوئیس» را دختر زیبایی به حساب می‌آورد و به آن اقرار هم می‌کند (همان صفحه). این در شرایطی اتفاق می‌افتد که هیچ کس از او نخواستگی که در این مورد حرف بزند. بتسی بایارس، به عنوان نویسنده‌ای هوشمند، با این شیوه‌ها به ما می‌فهماند که همین هم یکی از ویژگی‌های صادقانه دوران نوجوانی به شمار می‌رود. در این سن، برون‌فکنی بیش از سنین دیگر است. نوجوان در مقابل هر چیزی به طور ناخودآگاه، عکس‌العمل نشان می‌دهد و اغلب هم بازتاب بیرونی دارد. «سارا» هر وقت فرصت مناسب باشد، این دغدغه‌های درونی را بلافاصله و حتی گاهی بدون دلیل بر زبان می‌راند. او در شرایطی در باره «تلمالوئیس» صحبت می‌کند که همراه «چارلی» برای دیدن قوها می‌رود و «چارلی» هم در گذشته، به علت حادثه‌ای قدرت تکلم خود را در اثر عارضه مغزی از دست داده است. در نتیجه، «سارا» بی‌آن که کسی از او پرسیده باشد، فقط می‌خواهد آن‌چه را در ذهنش می‌گذرد، بر زبان بیاورد و راحت شود و چون در این میان هیچ‌گونه محاسبه، ملاحظات و پرده‌پوشی در بین نیست، زیبایی و صداقت «سارا» در ارتباط با «آن‌چه احساس می‌کند»، آشکار می‌گردد. «سارا» در طول زمان، به تمام چیزهایی که دیده و شنیده، می‌اندیشد. او ذهنی سیال و

مهارت‌ناپذیر دارد و در همان حال، شخصیت او در ارتباط با این «بوده‌ها، دیده‌ها و شنیده‌ها» شکل گرفته است. دوران نوجوانی، دوران کنجکاوی، ریزینی و تخیل است. «سارا» با دقت به همه چیز می‌نگرد و سؤال‌های بسیاری در مورد آن چه می‌بیند و اتفاق می‌افتد، از خود یا دیگران می‌پرسد. نویسنده به این امر واقف است و گاهی عکس‌العمل دیگران را نیز به کمک تخیل «سارا» بازآفرینی می‌کند: «سارا» می‌داند که اکنون عمه «ویلی» کنار ظرف‌شویی ایستاده است و جدی و محکم دارد سرش را به این سو و آن سو تکان می‌دهد.» (صفحه ۱۶).

الگوجویی و الگوپذیری

بخشی از درونمایه رمان «تابستان قوها»، براساس «الگوجویی و الگوپذیری» شکل گرفته است. «سارا» که یک دختر نوجوان ۱۴ ساله است، خواهر بزرگش «وندا» را که ۱۹ سال دارد، الگوی ایده‌آل خودش قرار داده و آرزوی این است که به زیبایی او باشد: «وندا صد مرتبه از من خوشگل‌تر است» (صفحه ۲۶)، «اگر امکان داشت که شبیه کسی در این دنیا بشوم، آرزو داشتم شبیه وندا بشوم» (صفحه ۲۹).

این الگوپذیری برای «سارا» انتخابی نیست، بلکه اجباری است؛ زیرا نزدیک‌ترین فرد در خانواده به او، خواهرش است و در این زمینه، مهربانی و علاقه خود «سارا» هم که دوست دارد همه به او توجه کنند و خودش هم با همه در ارتباط باشد، دخیل است. از این رو، بیش از آن که آگاهانه باشد، مکانیزمی حسی و عاطفی را نشان می‌دهد که براساس موقعیت او شکل گرفته است.

نیاز به توجه و محبت دیگران

افتادن دکمه بلوز «چارلی»، تلاش نویسنده برای خلق موقعیتی است که بتوان براساس آن وابستگی انسان‌ها

به هم را نشان داد. همه اصرار «چارلی» برای دوختن مجدد دکمه بلوزش توسط عمه «ویلی»، حاکی از نیاز به جلب توجه و محبت دیگران است (صفحه ۵۷). او وقتی با بی‌تفاوتی و خونسردی عمه «ویلی» روبه‌رو می‌شود، نوعی اعتراض را دامن می‌زند؛ شب‌ها خوابش نمی‌برد و به دیوار لگد می‌زند (همان صفحه) تا حضور خود را اعلام و یادآوری کند. سرانجام وقتی ناامید می‌شود، به فردیت و ذهنیت خودش پناه می‌برد. ترک خانه در دل شب، نوعی گریز از دیگران و در عین حال اعتراض به بی‌مهری آنان است. همین دغدغه، به گونه‌ای دیگر در «سارا» وجود دارد. او هم احساس می‌کند که زشت و در نتیجه، معیوب است و دیگران هیچ توجهی به او ندارند. اصرار او بر زیباپسندی جامعه و یادآوری آن به دیگران، ناشی از نیاز درونی او به واسطه‌ای است که باعث جلب محبت دیگران بشود. هر دو کاراکتر از نگاه خودشان، دارای نقص هستند؛ «سارا» خودش را زشت می‌پندارد و «چارلی» هم قادر به تکلم نیست. از این رو، خودشان را در خارج از دایره مناسبات اجتماعی ارزیابی می‌کنند و در نتیجه، به حادثه‌ای نیاز دارند تا بتوانند خودشان را باور کنند و این حادثه به شکل طبیعی برای آن‌ها اتفاق می‌افتد. «چارلی» می‌فهمد که دیگران به او اهمیت می‌دهند و «سارا» هم به این نتیجه می‌رسد که از قابلیت‌هایی بالاتر از زیبایی ظاهری برخوردار است.

شیوه پردازش درونمایه

بتسی بایارس، برای آن چه اتفاق می‌افتد، طرح کاملاً از پیش تعیین شده‌ای در نظر نگرفته است. او برای توجیه و تحلیل شرایط و موقعیت‌ها، از خود حادثه و کاراکترها بهره می‌گیرد. چیزی از بیرون بر داستان و کاراکترها تحمیل نشده است. او هر شیئی و حادثه‌ای را واسطه‌ای برای شناخت کاراکترهای داستان قرار می‌دهد و ما انعکاس آدم‌ها را در «داشته‌ها» و تعلقات‌شان می‌بینیم. برای مثال، در دمپایی «چارلی»

به نحوی تنهایی او نشان داده شده است: «سارا بی‌آن که چشم از دمیایی «چارلی» بردارد، سرش را تکان داد. تصویری از نیمرخ مردی سرخ‌پوست، روی دمیایی نقش بسته بود. در چهره سرخ‌پوست - هر چند که ناشیانه و سرسری چسبانده شده بود - تنهایی و غربتی موج می‌زد.» (صفحه ۱۱۴)

بایارس، همین شیوه بیان غیرمستقیم را در تصویر ناقصی که توسط خود «چارلی» نقاشی شده و اشاره به معلولیت اوست، تکرار می‌کند (صفحه‌های ۸۰ و ۱۸) و یا از طریق داستان پیرمرد گم‌شده‌ای که از زبان «سارا» نقل می‌شود، گم‌شدن «چارلی» (صفحه ۴۷) را در ذهن خواننده تداعی می‌کند و با ایجاد تعلیق ذهنی، خواننده را برای تحلیل حادثه، با چند احتمال روبه‌رو می‌سازد تا او به طور یکسویه، فقط یک رویکرد را در نظر نگیرد. برای تداعی الکن‌بودن «چارلی» هم به مقاله‌ای گزارشی در باره مُرشد هندی که بیست و هشت سال صحبت نکرده است، اشاره می‌کند (صفحه‌ای ۱۱۴ و ۱۱۵) تا ما وضعیت روحی و روانی «چارلی» را کاملاً به تصور درآوریم. بتسی بایارس، از طریق توصیف شکل ظاهری «چارلی» ده ساله، خصوصیات ظاهری «سارا» را به کمک «ذهن‌خوانی» او برای خواننده میسر می‌سازد: «احساس کرد که در آن لحظه، خیلی شبیه «چارلی» است؛ با همان صورت بیضی، چشمان گرد میشی، چتر زلف قهوه‌ای، رنگ و کک مک‌های روی بینی» (صفحه ۱۲). او با استفاده از این شیوه، دو کار مهم انجام داده است؛ اول این که از رویکرد مستقیم اجتناب کرده و دوم این که خواهر و برادر بودن آن‌ها را بادآوری و تجسم تعلقات عاطفی شدید آن‌ها به هم را امکان‌پذیر کرده است.

نویسنده با قراردادن یک برگ خرزهره در دست «سارا» و نشان دادن واکنش‌های ناخودآگاه او نسبت به آن، تغییرات عاطفی این دختر نوجوان را هنگامی که با خواهرش «وندا»، به گونه‌ای گله‌آمیز در باره

رفتار نامناسب او نسبت به «چارلی» حرف می‌زند، عیان می‌سازد. این برگ که در صفحه ۱۸، «سارا» آن را از بوته خرزهره کنار پله‌ها کنده و وارد داستان کرده است، در صفحه ۲۳ توسط خود او پرت و با نوک پا از روی پله‌ها پایین انداخته می‌شود. این استفاده معنادار از برگ خرزهره که متناسب با حالات عاطفی گوناگون «سارا»، کاربری‌های مختلف پیدا می‌کند، علاوه بر بصری و عینی کردن احساسات او، به خودی خود کارکرد چندین دیالوگ و حادثه را داراست.

تأکید بیش از حد روی «آب نبات چوبی» (صفحه ۸ تا ۱۲)، فقط برای آن است که خاطرات نوجوانی، عادات و ابزارش را به یاد خواننده بیندازد تا کاراکترهای نوجوان را بهتر بشناسد و درک‌شان کند. او تا جایی پیش می‌رود که واقعاً آرزوی چشیدن مزه چنین آب‌نباتی را به همان طریقی که اشتیاقی وصف‌ناپذیر و کنترل‌نشده‌ی او را برای سوارشدن بر موتورسیکلت در عمه «ویلی» پیر ایجاد کرد، در دل خواننده بیدار می‌کند و ضمناً به کمک آن، رابطه بسیار نزدیک و صمیمانه این خواهر و برادر را نشان می‌دهد: «چارلی چشمانش را باز کرد و به سارا که دسته آب‌نبات را سرچایش می‌گذاشت، نگاه کرد. دسته آب‌نبات کاملاً خم و تقریباً دولا شده بود. سارا با احتیاط آب‌نبات را به چارلی برگرداند.» (صفحه ۱۲)

بایارس احساسات و میزان شناخت «سارا»

از برادر گم‌شده‌اش «چارلی» را راهنمای پیدا کردن او قرار می‌دهد: «چیزی در وجودم هست که باعث می‌شود احساس چارلی را درک کنم. انگار می‌دانم چه احساسی نسبت به چیزهای مختلف دارد» (صفحه ۱۱۰). بد نیست یادآوری کنیم که او زمینه این توانایی را قبلاً با شخصیت‌پردازی خوب و دقیق «سارا» و مخصوصاً تأکید زیاد روی ذهنیت و حافظه بصری‌اش، برای خواننده به اثبات رسانده است. در نتیجه، خواننده می‌پذیرد که ذهن «سارا» راهنما و

پاسخ‌دهنده بسیاری از سؤالات داستان باشد.

این شناخت و واقع‌بینی، به شکلی زیبا و هنرمندانه در تجسم ذهنی «سارا» از عمه «ویلی»، خود را نشان داده است: «از الان پای تلفن نشسته، کارت شماره تلفن‌های ضروری را بیرون آورده و انگشتش را درست روی کلمه پلیس گذاشته» (صفحه ۷۴).

یکی از ویژگی‌های قابل تأمل رمان موردبحث، این است که همزمان خواننده را با دو احساس شادی و اندوه درگیر می‌کند. در شرایطی که «چارلی» گم شده و شاید هم اتفاقی برایش افتاده باشد و همه نگران هستند، عمه «ویلی» که از عذاب وجدان رنج می‌برد، حرف‌هایی می‌زند که در عین نشان دادن اندوه عمیق پیرزن، شالوده‌های کمیک هم دارد: «آره، آن تلویزیون لعنتی! دیشب درست روی آن سندلی نشسته بودم که آمد و ازم خواست دکمه بلوزش را بدوزم، ولی من محو تماشای تلویزیون بودم! می‌دانی سارا... می‌دانی شش سال پیش چی بایست به مادرت می‌گفتم؟ بایست می‌گفتم: بله، با کمال میل از چارلی مراقبت می‌کنم؛ به شرطی که تلویزیون برنامه جذابی نداشته باشد...» (صفحه ۸۰).

چنین دیالوگ‌هایی در رمان «تابستان قوها» زیاد است (صفحه‌های ۲۷، ۳۰، ۶۸ و...). آن چه این رمان را از حس‌آمیزی، معنازایی و قابلیت ایجاد ارتباط عمیق با خواننده برخوردار کرده، آگاهی نویسنده از «نشانه‌های بصری و معنادار» داستان است. از آغاز تا پایان اثر، برای تشدید و انتقال مضامین و حتی حس‌آمیزتر کردن حوادث، آدم‌ها و دیالوگ‌ها، از «نشانه» استفاده شده که رمان را از لحاظ زیبایی‌شناختی به مجموعه‌ای بصری، معنادار و هنری تبدیل کرده است: قوها، نماد بازیافتگی خویشتن و ارزش‌های فراموش‌شده این نوجوانان، خصوصاً «سارا» و «چارلی» به حساب می‌آیند (صفحه‌های ۱۴۵ و ۱۴۷) ساعت، که همزمان با گم‌شدن «چارلی» از کار می‌افتد، نماد ایجاد وقفه در زندگی است. پله‌ها (صفحه ۱۵۴)، سمبول

فرازمندی و تلاش برای والایی هستند. تصویر ناقص (نقاشی)، نماد خود چارلی است (صفحه‌های ۸۰ و ۱۸) و به علت شباهت زیاد «چارلی» و «سارا» به هم، مظهر «سارا» هم هست. او هم به گونه‌ای خود را ناقص (زشت) می‌پندارد. برگ، نشانه روان بیتاب آدم‌هاست (صفحه ۱۸ تا ۲۳). آب‌نیات چوبی، مظهر دوران کودکی و حتی سال‌های آغازین دوره نوجوانی است (صفحه ۸ تا ۱۲). دکمه، سمبول ارتباط عاطفی و انسانی است (صفحه ۵۷).

سخن پایانی

نگرش نویسنده به اتفاقات، طوری است که حساسیت، کنجکاو و دقت ذهن نوجوانان را به خواننده نشان می‌دهد و متناسب با آن، به سبب رویکرد درونی به قضایا، شوخ‌طبعی و شیطنت زیبا، مداخله‌گرانه و در عین حال درست و به جای آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. همین باعث می‌شود که ما اغلب حق را به آن‌ها بدهیم؛ چون برای ایرادگیری‌های‌شان دلیل ارائه می‌دهند. این تحلیل‌های نوجوانانه، نگاه طنزآمیز آن‌ها را هم یادآور می‌شود (صفحه‌های ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۵۰، ۶۸ و...). این است که لبخندی تا پایان رمان، روی لب خواننده می‌ماند. بتسی بایارس، خرده روایت‌ها را با تجانس معنایی خاصی و در سنجیت با موضوع، موقعیت و حالت کاراکترهایش به کار می‌گیرد و بدین‌سان، برای هر پدیده واقعی و رئالیستی، «قرینه» ای هنری قائل می‌شود تا هر چه بیشتر بُعد ذهنی و عاطفی آن را در خواننده تعمیق بخشد. می‌توان گفت که رویکرد زیبایی‌شناختی و روان‌شناختی نویسنده به کاراکترها، حالات و موقعیت‌شان، کاربری نشانه‌های مفهومی و بصری داستان را ضروری‌تر کرده است. در نتیجه، ارزش محتوایی و هنری این خرده روایت‌ها به عنوان نشانه‌های معنادار و الزامی، تا حد موضوع اصلی رمان ارتقا یافته است.